

خارج الفقہ

۲۲-۱-۲۰۲۱ فقه اکبر ۲

۲۶

(مکتب و نظام قضایی اسلام)

دراسات الاستاذ:

مهدي الهادي الطهراني

مبانی مکتب قضایی اسلام

ضرورت وجود قانون

نساوی تمام احاد مسلمین در برابر
قانون

رسیدگی عادلانه به دعاوی

سرعت در احقاق حق

اصل برائت

استقلال قاضی

مبانی مکتب
قضایی اسلام

رعایت امور موجب عدالت ثبوتی و اثباتی از سوی کارگزاران قضایی

سهولت مراجعه به سیستم قضایی

غیر قابل بازگشت بودن حکم قضایی مگر در صورت بطلان مستندات

نقض حكم قاضي

~~إذا تراضى الخصمان على تجديد الدعوى~~

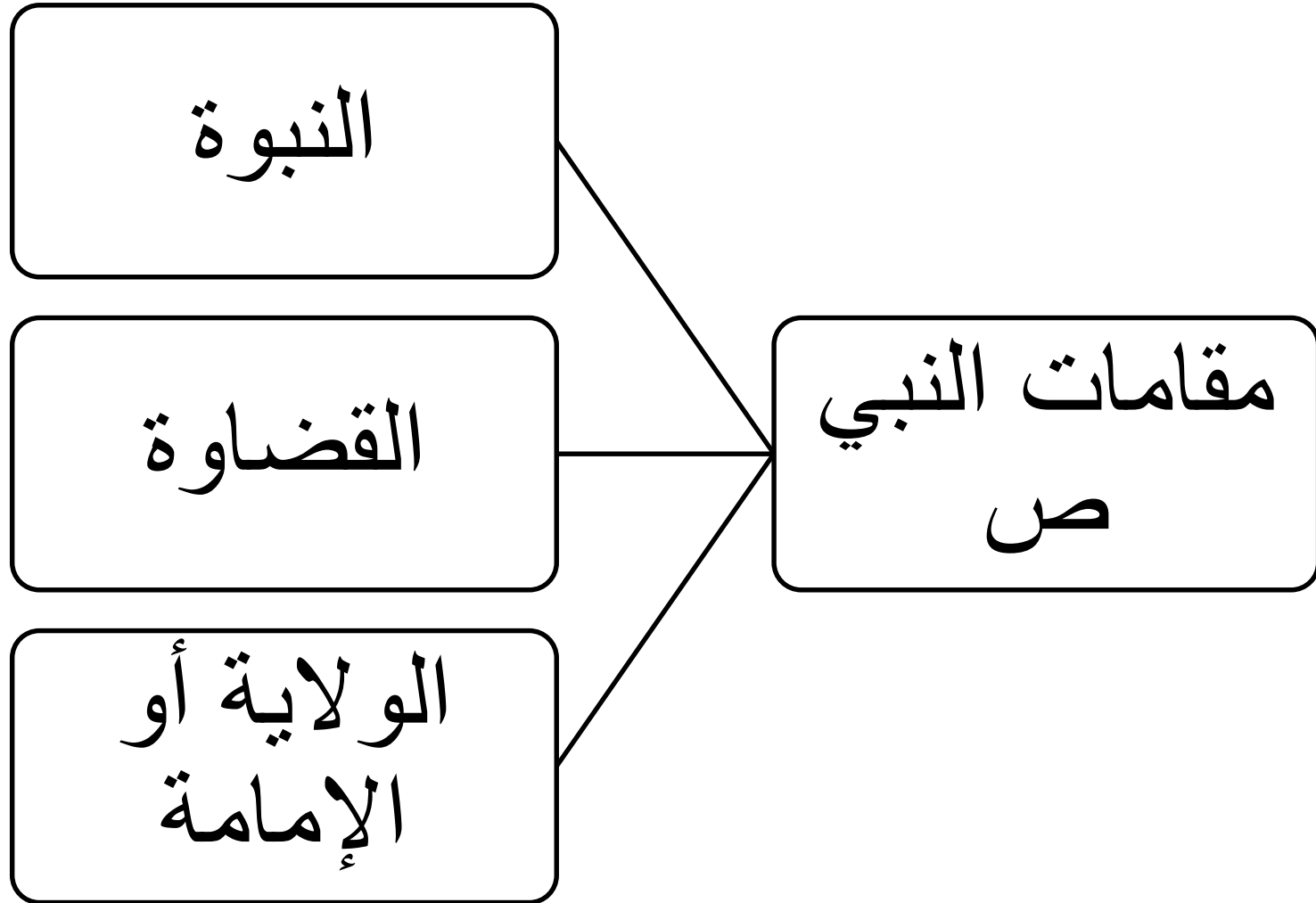
إذا خالف دليلا علميا لا مجال للاجتهاد فيه

إذا خالف دليلا اجتهاديا لا مجال للاجتهاد بخلافه

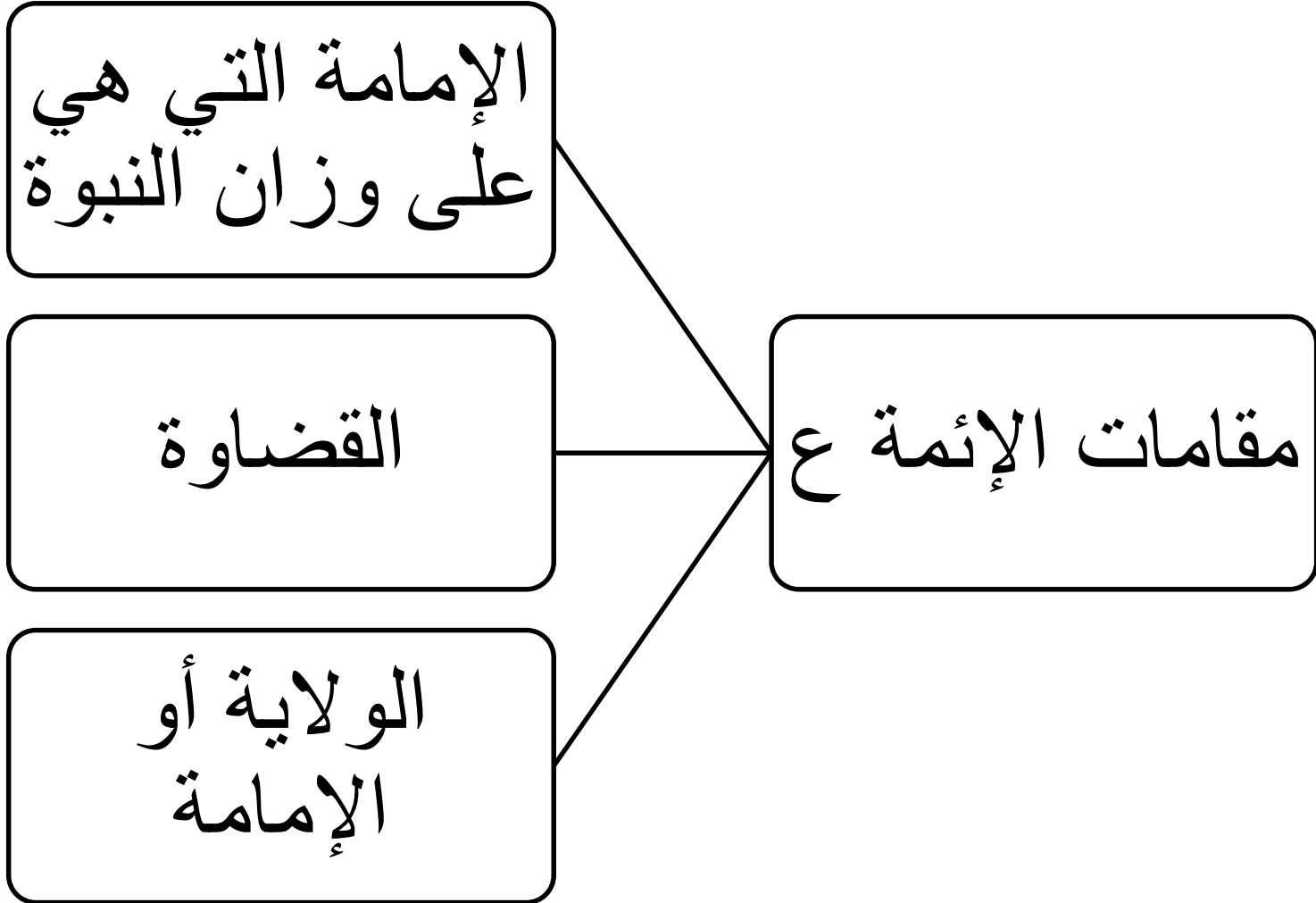
إذا ظهر عدم صلوح القاضي للقضاء

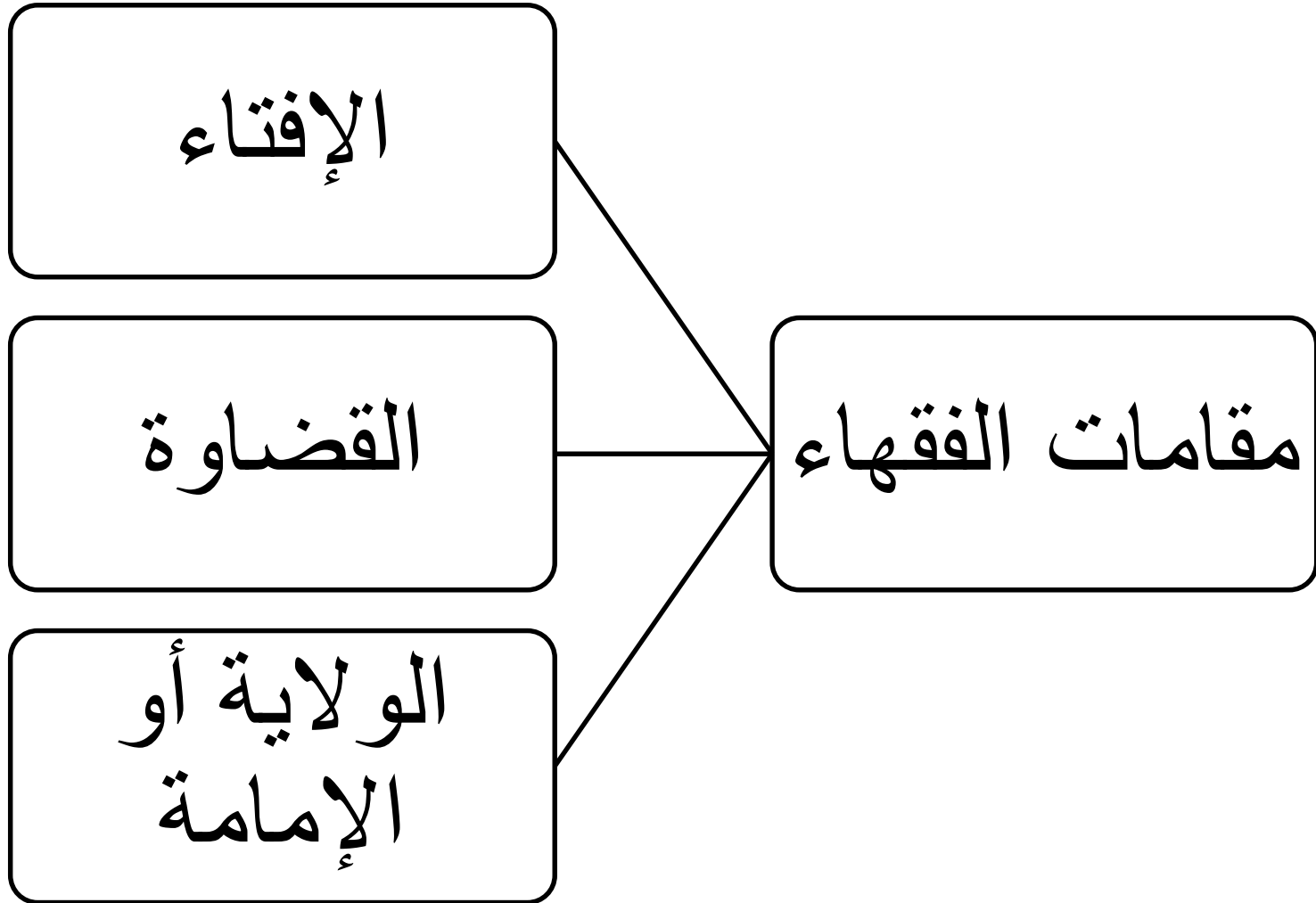
إذا ظهر بطلان ما استند إليه الحكم

الحكم ينقض



مقامات الإمامة ع

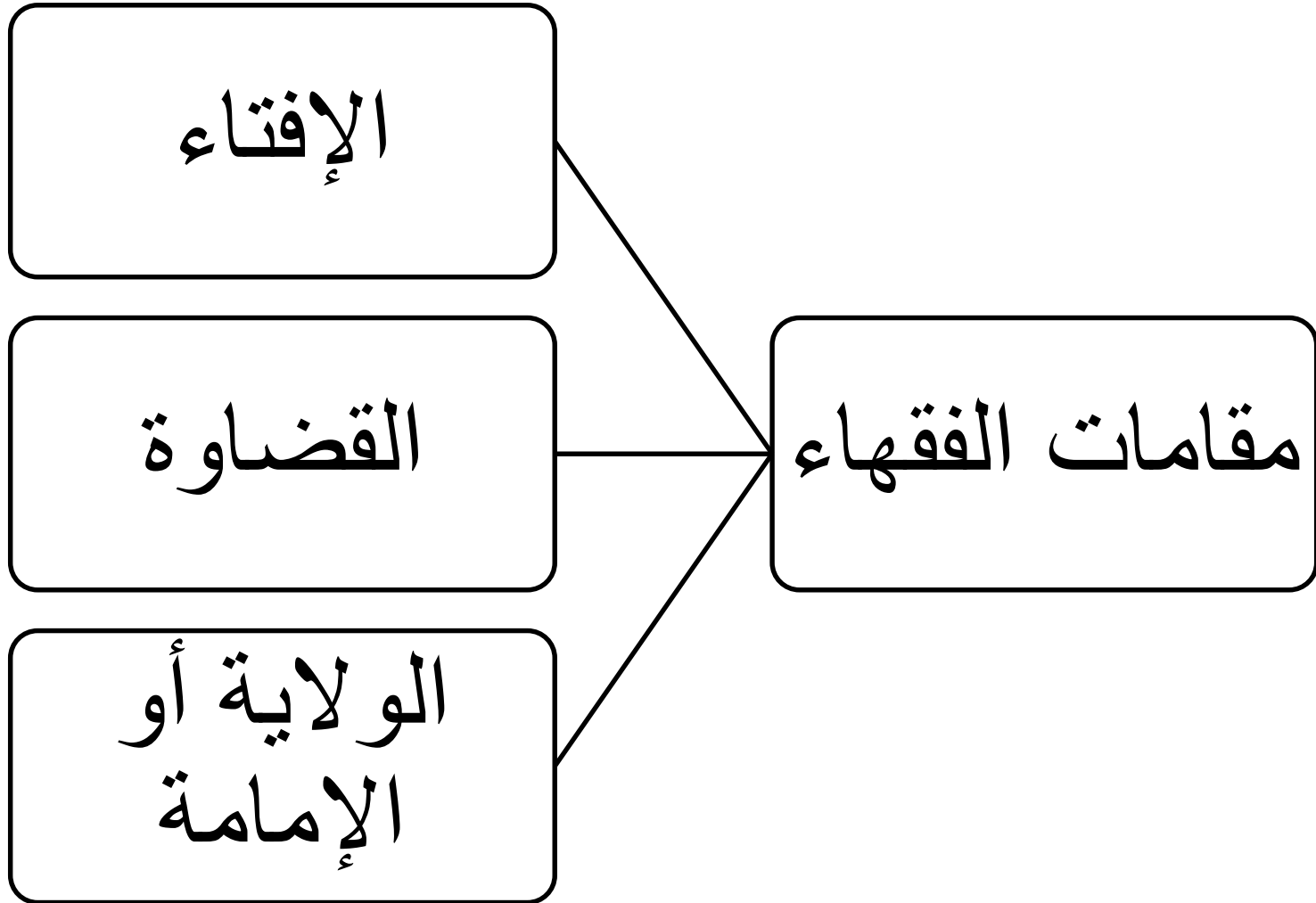




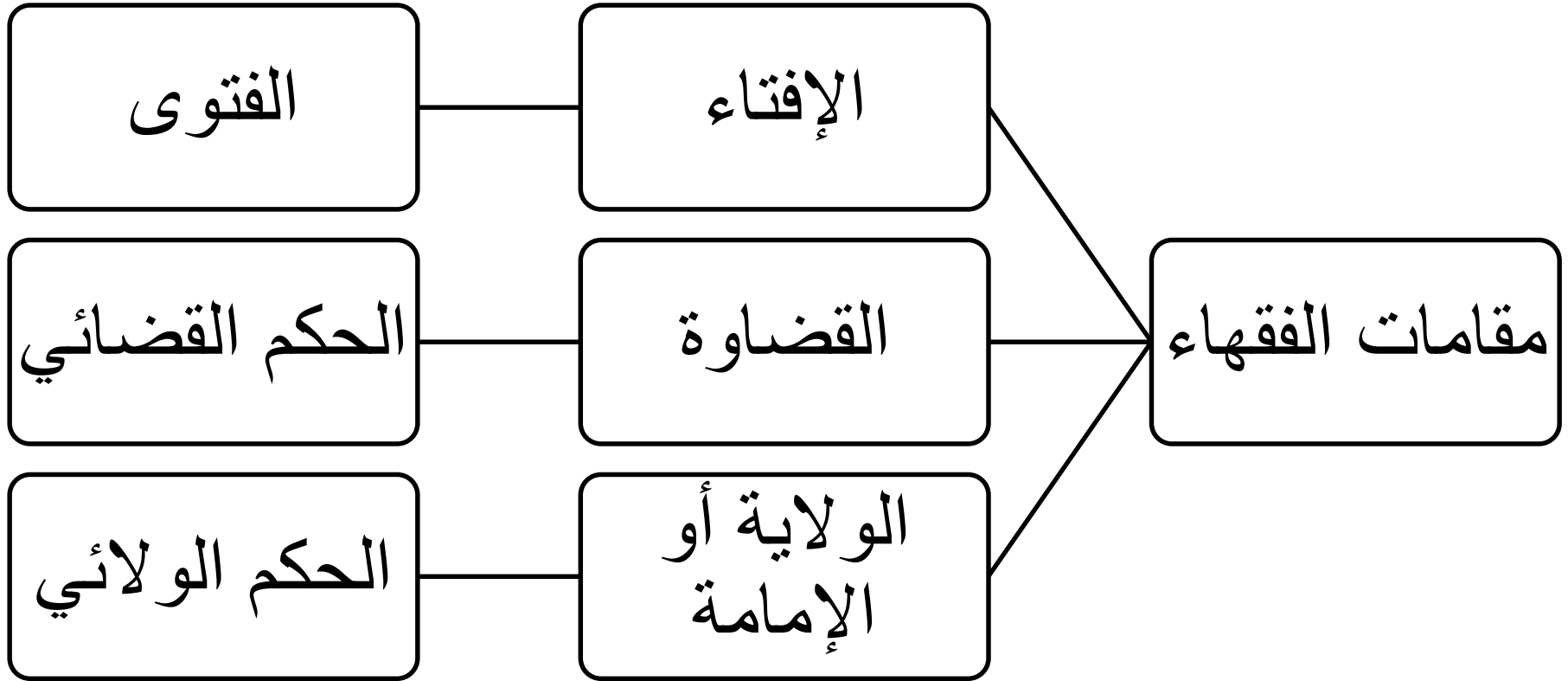
الإفتاء

الولاية أو
الإمامة

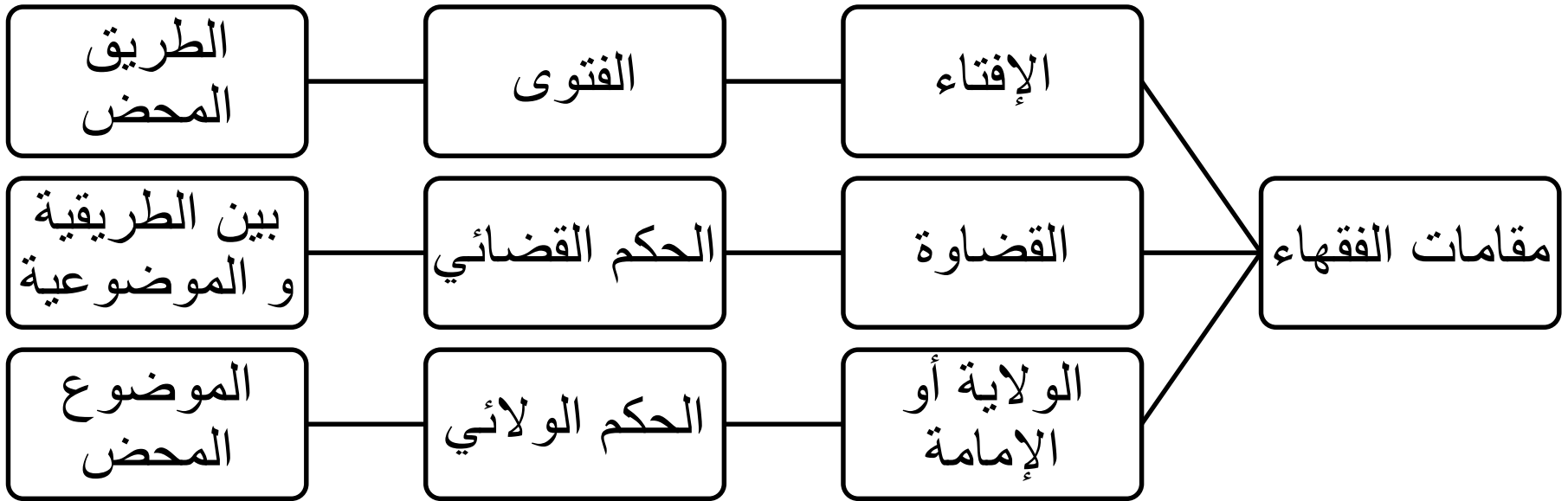
المرجعية

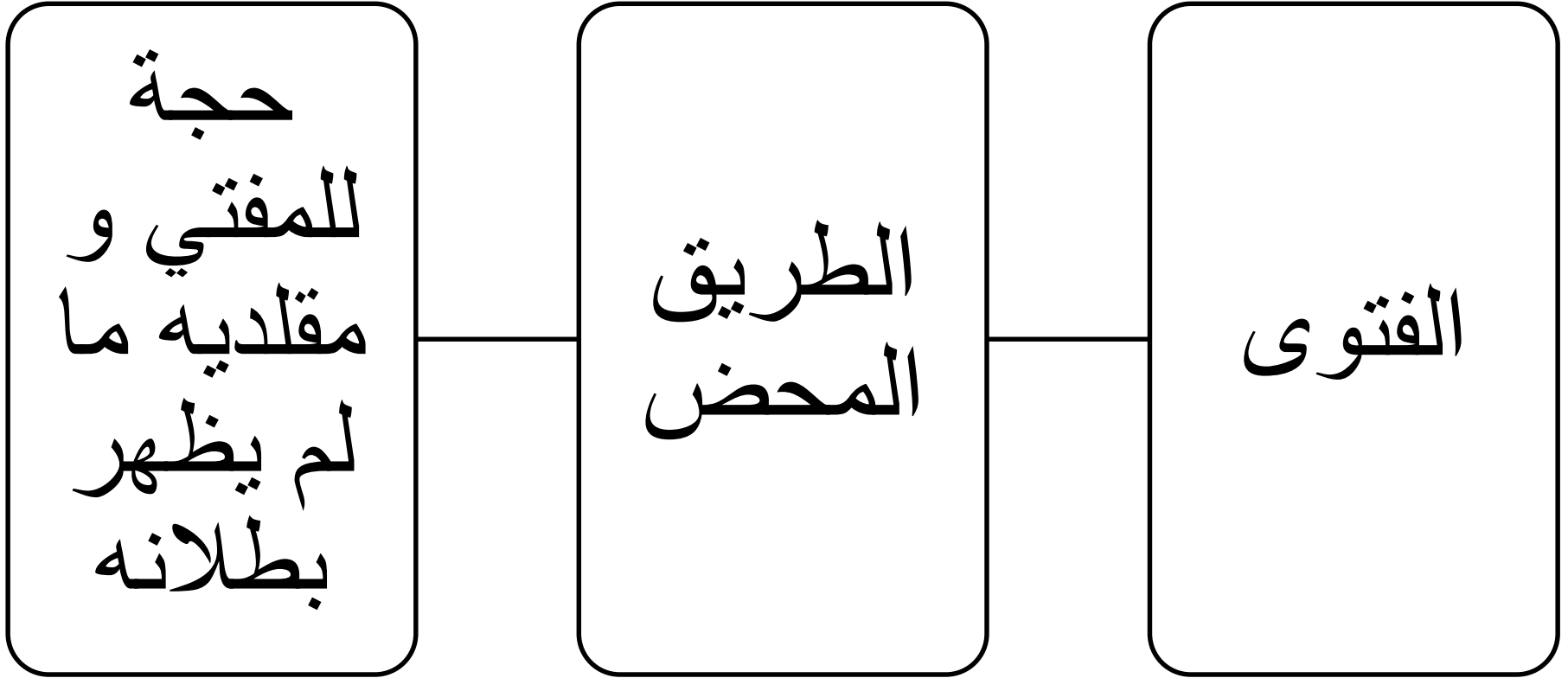


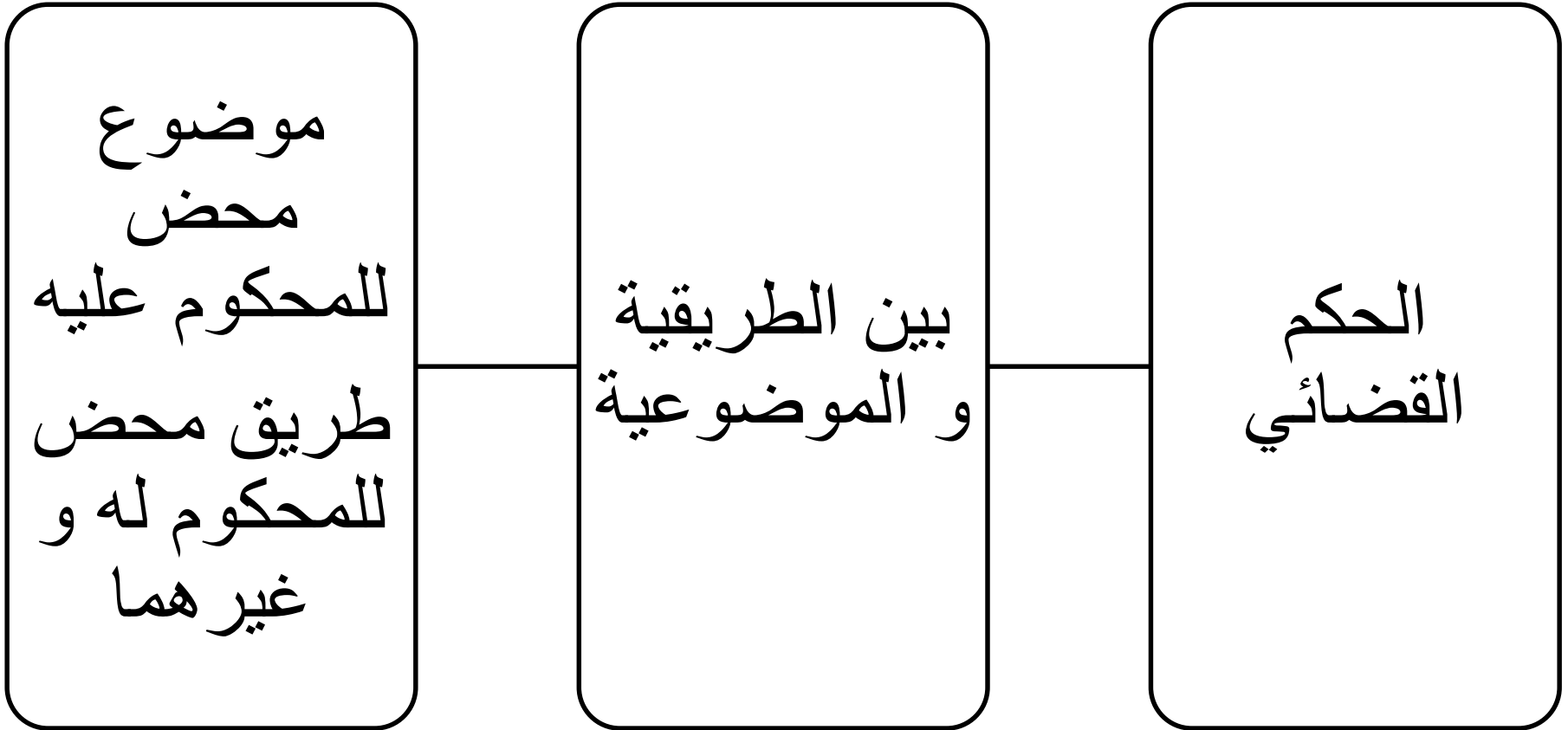
مقامات الفقهاء

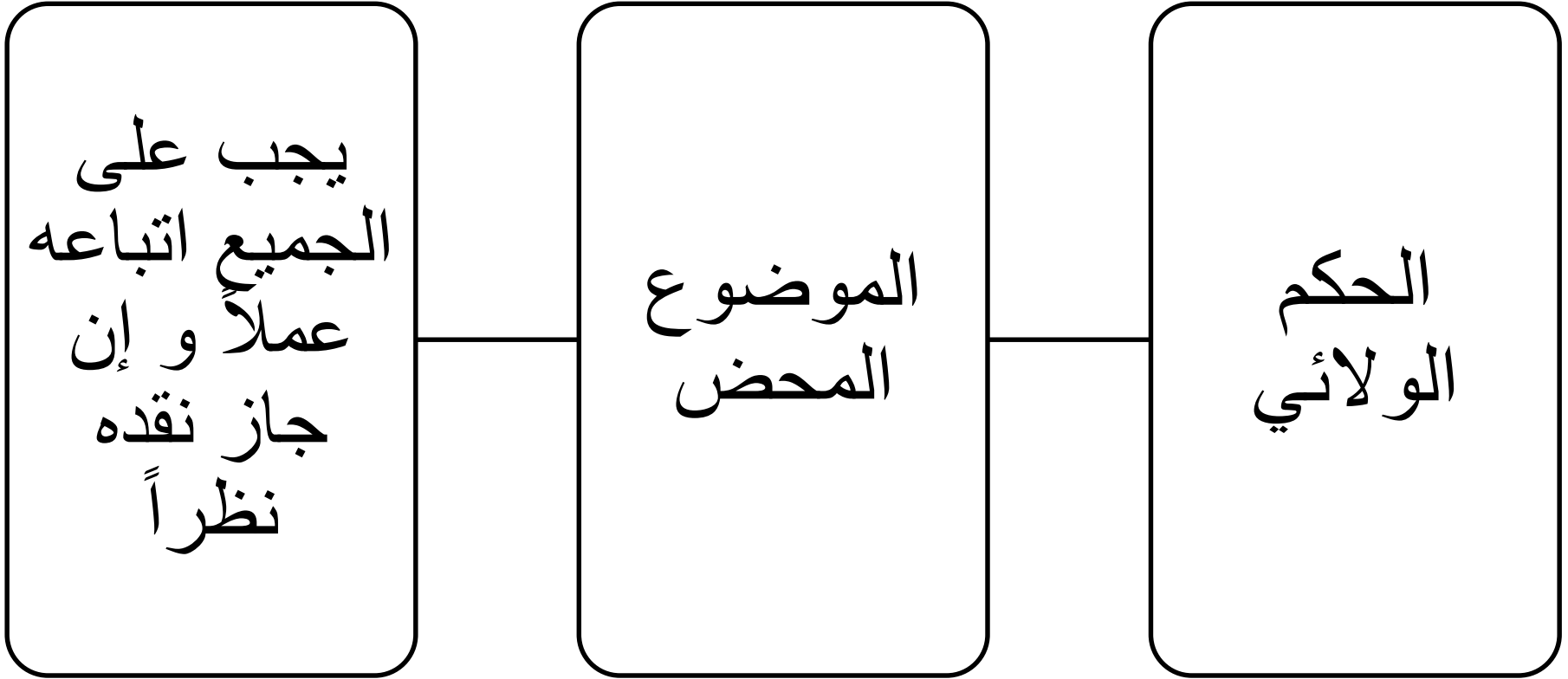


مقامات الفقهاء

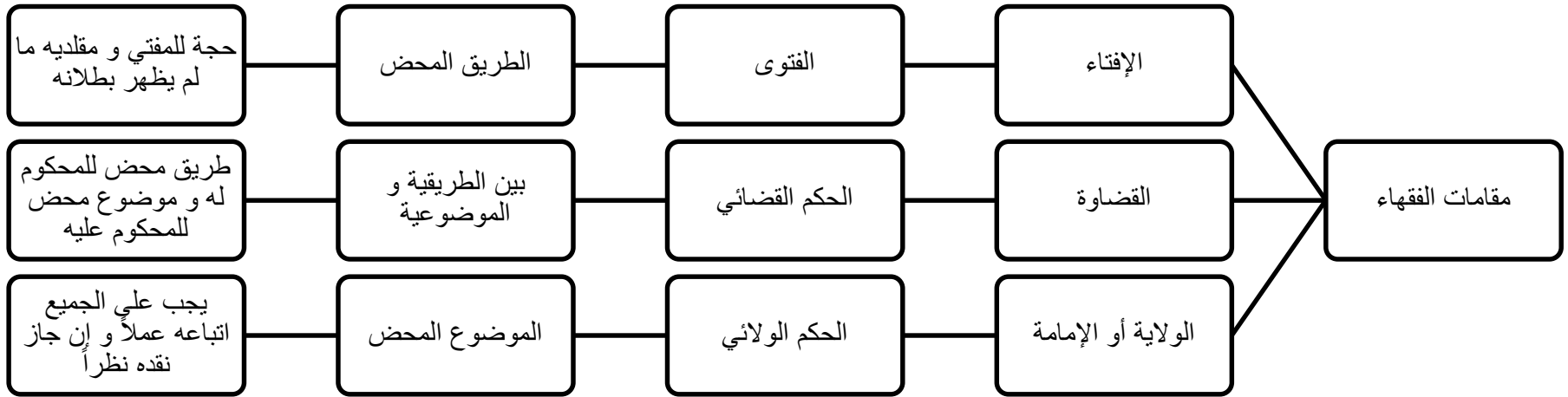








مقامات الفقهاء



ولایت و مرجعیت

- با این وصف، نکته‌ی مرجعیت فقیه، تخصص او در فقه و توانایی او بر استنباط احکام الهی از منابع شرعی است.
- در حالی که نکته‌ی رهبری افزون بر این امر، توانایی در اداره‌ی جامعه بر اساس معیارها و ارزش‌های اسلامی می‌باشد.

ولایت و مرجعیت

- از این رو، امکان دارد کسی به دلیل توانایی بیشتر فقہی، بر فقیه دیگر در «مرجعیت» ترجیح داده شود، (۲۲۱) ولی به جهت توانایی آن دومی بر اداره‌ی جامعه، او در امر رهبری بر این شخص رجحان داشته باشد.
- با این وصف، تفکیک مرجعیت از رهبری امری معقول و در برخی موارد لازم است.

ولایت و مرجعیت

- تعدد رهبر، تعدد مرجع
- نسبت به سؤال دوم، یعنی مسئله‌ی تعدد رهبری یا مرجعیت و وحدت آن، بعد از امکان تفکیک، باید توجه داشت که چون رجوع به مرجع از باب رجوع جاهل به عالم و غیر متخصص به متخصص است، وجود متخصصان متعدد و مراجع گوناگون در جامعه‌ی اسلامی، امری ممکن، بلکه مطلوب، است، تا همگان به راحتی بتوانند به آنها مراجعه کنند و احکام خود را به دست آورند.

ولایت و مرجعیت

- اما مسئله‌ی رهبری و اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی چون با نظم اجتماع ارتباط دارد و کثرت مراکز تصمیم‌گیری در آن موجب اغتشاش می‌شود و اطاعت از رهبر بر همگان، حتی سایر فقها واجب است، قاعده اقتضا می‌کند، رهبر یکی باشد، بویژه که سرزمین و کشور از دید اسلام تعددی ندارد و «سرزمین اسلام» یگانه و کشور واحد تلقی می‌شود.

ولایت و مرجعیت

- البته ممکن است در شرایط خاص مصالح اقتضا کند که رهبری های منطقه ای و یا اشکال دیگری از رهبری وجود داشته باشد. ولی به هر حال، باید تمامی این رهبری ها با هم هماهنگ باشند و به یک رویه عمل کنند، تا امت اسلام گرفتار تشتت نشود. در حالی که ضرورت ندارد فتوای مراجع گوناگون یکسان باشد، بلکه هر فقیهی ملزم است به مقتضای تشخیص خود، بر اساس ضوابط استنباط، فتوا دهد.

ولایت و مرجعیت

- پس قاعده‌ی اوّلی در رهبری، وحدت و در مرجعیت، تعدّد است، هر چند امکان عکس آن برای هر دو وجود دارد. همان گونه که وحدت آنها و تحقق یک رهبر مرجع نیز ممکن می باشد.

ولایت و مرجعیت

- حدود تقلید از غیر رهبر
- در باره‌ی سؤال سوم، یعنی امکان تقلید در تمام مسائل از غیر رهبر، باید به این نکته توجه کرد که رهبر در هنگام «حکم» افزون بر شرایط خارجی، احکام کلی الهی و نظام های اسلامی را نیز در نظر می‌گیرد و در این مقام، آنچه برای او ملاک خواهد بود، فتوای خود اوست.

ولایت و مرجعیت

- از سوی دیگر، گفتیم که حکم رهبر برای همگان مطاع و لازم الاجراء است.

ولایت و مرجعیت

- حال اگر مردم بتوانند در تمام مسائل فردی و اجتماعی از غیر رهبر تقلید کنند و از سوی دیگر، ملزم باشند در احکام از رهبر تبعیت نمایند، چه بسا در برخی موارد گرفتار مشکل شوند؛ یعنی رهبر به استناد فتوای خاصی که در یک زمینه‌ی اجتماعی دارد، حکمی را صادر کند و خود او اذعان داشته باشد که اگر فتوایش چیز دیگری بود، این حکم را صادر نمی‌کرد، در عین حال فتوای مرجع تقلید مردم، همان حکم دیگر باشد، در این صورت، مردم چگونه ملزم به اطاعت از رهبر خواهند بود؟

- با توجه به این مشکل، به نظر می رسد چون تبعیت از رهبر بر همگان واجب و نقض حکم او از سوی تمام فقها مردود است، مردم در مسائل اجتماعی نمی توانند از غیر رهبر تقلید کنند و آنچه در پاسخ به سؤالات نخست بیان شد، اختصاص به مسائل فردی دارد و در این حوزه است که مردم می توانند از غیر رهبر تقلید نمایند.

نقض حكم قاضى

• ثم إن الفاضل فى القواعد قال: «صورة الحكم الذى لا ينقض أن يقول الحاكم: قد حكمت بكذا أو قضيت أو نفذت الحكم بكذا أو أمضيت أو ألزمت أو ادفع إليه ماله أو اخرج من حقه أو يأمره بالبيع و غيره، و لو قال: ثبت عندى أو ثبت حقي أو أنت قد قمت بالحجة أو أن دعواك ثابتة شرعا لم يكن ذلك حكما، و يسوغ إبطاله».

نقض حكم قاضى

- و فى الدروس يقول: «حكمت أو قضيت أو أنفذت أو أمضيت أو ألزمت، و قيل: يكفى ادفع إليه ماله أو اخرج إليه من حقه، أو يأمره بأخذ العين و بيعها، و لا يكفى أن يقول: ثبت عندى أو أن دعواك ثابتة، و يجوز نقضه عند عروض قاذح بخلاف الأول».

نقض حكم قاضى

• قلت: لا دليل على اعتبار لفظ خاص فيه، فيكون المدار على كل ما دل على إنشاء معنى الحكم، بل لا يبعد الاكتفاء بالفعل الدال على ذلك فضلا عن قول: «ثبت عندي» مريدا به ذلك، أما مع عدم إرادة إنشاء ذلك بها فليست حكما، وكذا قوله: «ادفع إليه ماله» ونحوه وبالجملة فالمدار على ما عرفت، لأنه حكم لغة و عرفا.

نقض حكم قاضى

- بقى شىء: و هو أنه مع تغير رأى المجتهد يجب عليه إعلام مقلديه بذلك، و يجب عليه محو ما كتبه من فتواه الأولى؟ صريح الأردبيلي ذلك، لكن فى صورة **معلومية** **فساد الأول بدليل قطعى أو بفساد الاجتهاد الأول**، لأنه حينئذ خلاف الحق و الصواب، فيجب رفعه لئلا يقع الناس فى غير الحق، و لا يبقى الباطل معمولا به و معتقدا لأحد، بل الظاهر اتحاد الحكم و الفتوى بالنسبة إلى ذلك.

نقض حكم قاضى

- إنما الكلام فى وجوب الاعلام و المحو مع العدول
لدليل ظنى على وجه لا يقتضى فساد الاجتهاد
الأول، و الظاهر عدمه، بل ينبغى القطع بعدم
وجوب محوه من الكتاب، كما هو المشاهد من
سيرة العلماء فى اختلاف فتاواهم فى الكتاب
الواحد، بل بدون مسافة معتد بها،